راز خاموشی مولانا

احسان شفیعی و بیژن ظهیری‌نوا

استادیاران دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

یکی از مهم‌ترین آموزه‌ها و اصول تربیتی صوفیه و مکاتب عرفانی، حفظ اسرار و یادداشت حریم رازه‌های مکرو و مکان عرفان و پژوهش را بدان و سپس آزمودن و صلاحیت آن را می‌سنجیدند: مولانا با انتخاب تخلص "خاموشی" در غربالیتی شمس و با تأکید بر سکوت و خاموشی و در کارکرد در پایان هر داستان کوتاه و نیمه‌ساز حکایات بلند در منتشر. به‌ویژه در مواردی که امواج سهمگین معافون امکانات جهان نیابیدا در صدد برافکشانی پرده از صحنه خانه اسرار بررسی آید، نام خود را به عقیدت برجستن پاسدار حریم رازه‌های عرفان آتب را کند. در این مقاله، جمله‌های این راز‌پژوهی را در منتشر و غربالیتی و یا می‌گیرم.

در این جستجو در پاییز که سکوت و خاموشی مولانا معقول عواملی جن کرده‌اند مخاطبان و دعوت به شناخت نیروگاه و توانایی شگرف و متفاوت انسانی، پرداختاری سخت و سرافراز شد. در پی بیان آمر کشف حجاب از چهره عروس رازه‌ها است. این در سادیه‌ای این سکوت و خاموشی و پیش‌تری به ازار ظاهراً شناخت، امکان گذارد به دنبال شناخت حقیقی و معرفت الیه حاصل نمود و مولانا ابن مرتیه از شناخت را به‌باره پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: مولانا، راز، خاموشی، دیوان شمس، عرفان

تاریخ پذیرش: ۸۵/۱۲/۲۳

مجله مطالعات و تحقیقات ادبی، سال دوم، شماره ۷ (پاییز-بهار ۸۵-۸۶) ص ۴۲-۴۷
مقدمه

اساس تعلیم و تربیت صوفیه بر اصولی استوار است که عمدتا آثار و کتابهای صوفیه شرح و بسط و تفسیر و تعبیر همان اصول می باشد و یکی از مهم ترین و اصلی ترین آن اصول و آموزه از راز داری و کمک اسرا است و صوفیه برای تبیین اساس و شالوده و ضرورت آن معقول به احادیث استند جسته‌اند که از آن جمله است.

"استعنوا على انجاح الحواجيات بالکلمت فان كل ذي نعمة محسود (فوروزنفر، 1364: 3)

"استعنوا على اموركم بالکلمت" (همان)

علاوه بر استناد به آیات و احادیث و دلایل مختلف، می‌توان جنبه‌های روشن‌نمایی و اجتماعی نیز برای این افراد شد. گاهی افشا برای راز موجب تخلیه هیجانات درونی و کاسته شدن ارادة و تصمیم آدمی می‌شود. چون در گفتن نوعی اندازه‌گیری است و این راز‌های نکته، مادامی که به مرحله افشا نرسیده است سرزمین اعتماد به نفس و حس برتری و انگیزه کمال جویی است. توضیح مطلب این که به همان بسته که ما از گفتن راز لذت می‌بریم استمرار افشا آن موجب می‌شود که از تلاش و کوشش برای رسیدن به مطلوب نهایی پرهیز کنیم. بنابراین افشا راز به منزله محروم بیت نبود فیلیتی بخش طلب و کمال جویی سالگر است.

از جنبه‌های اجتماعی نیز موضوع رازداری و افشا آن قابل بحث و تأمل است؛ از جمله افشا راز عامل تحکیم و نهایت و روی آوری فرد به سوی هدفی است که از ناحیه و فواید آن بی خبر است و خود می‌تواند در مسیر رسیدن به هدف انسانی چنین سد و مانعی عمل کند؛ بنابراین محقق راز یکی از راه‌های تأمین امنیت اجتماعی و خود نوعی تدبیر برای هدایت اجتماعی است.

عبدالکریم سروش نیز در کتاب فقره ارباب معرفت در باب دواعی و موادی مولوی در سخن گفتن و افشا راز به مواردی اشاره می کند؛ از جمله گلی مولانا از نامه‌مان و
سخن نشان‌سازان و در مقابل، راز در میان نهادن با رازدانان. مولانا به نکته ظرفیتی اشاره می کند و آن این که رازگشایی موجب دردیدن پرده غفلت است.

اما مولانا افشا اسرار غیب را رخت و نمی فرمود میادا پرده غفلت تمام بندیده و دیگر محت نیم جوهر بینان و نظم معاش منهدم گردد. آخرون ابری بیه که غفلت مردم از راز عالم گردند گوره، زندگینست و اگر آن شیءی شهورت و خواب خاموش شوند، گرماهای عالم نیز سرد خواهد شد و پارسایان از شکستی جامه جان عاجز خواهد ماند.

ما چه واقف گشته‌ایم از چون و چند مه‌بر نه‌مانا مانه‌داند ناگذرد را به خیب فاش تا نامه‌دانده و معاش نا مینه‌دیگ محت نیم خام.

(سروس، ۳۸۷، ۱۳۷۹)

سکوت مولانا و دیگران و اجتناب آنان از سخن گفتگو دبایله همان ندبه است که در کتاب آسمانی و تعیینات انسانی تائید و حکما و عرفای نظام برای ترتیب و هدایت و تبیین و انتشار جامعه بهتری به کار رفته است؛ بلند قرار که بر حسب حديث شریف نبود آتا معاشر الابناء نکم انسانی عقل عقولهم برای همیاندان معنا کفی روحانی به تمثلات محسوس جزئی جسمانی می‌شود، و حقایق عالی و عیب الیه را به صورت و اشکال گوچی مادی حسی تنزل داده‌اند تنها در عرصه تبک افهام در به‌گنجیدن و لقم‌آسمانی را پیدا کوچک نموده‌اند. که معاشر روحانی هر کسی از عهده هضم آن بر آیه.

لیکن فقه سیز این در حساب آن صموم نسبت جاره اکثر آب و روشن کردنی است. یا ضیافت کاری بی‌بود کار رسان و همسر کوچک نیستند چون چاکوید سر و کارتن فناد (سروس، ۳۸۷، ۱۳۷۹)

کمتر کتاب و اثری در عرفان می‌توان یافت که به موضوع راز و رازداری تبدیل شده باشد. ما در این تحقیق بر به‌سیل استدلال به جدید مورد از آن اشاره می کنیم.

در رساله تیک مرور والکور بحورالعلوم آمده است:
همه برگ‌گان عرفان و مشایخ طرق‌تباره اکنون کردگانند که اذکار، اوراد و حالات و واردات قلمی را بازی از اغیار پوشیده، ذات. جناب، که مولوی الموحیدین علی(ع) نیز بعیدر نکنی

اشاراتی داشته است؛ از آن جمله فرموده است:

اندجات، مطابق علم لوح بخت به اطلاعات اکثریت مدارسان از طرفی بلند.«

یکی بل دانشی رف و پوشیده دارد که اگر آنچه را می‌دانم برای شما آگهی کنم هر آنی شما دچار اختلال و پریشانی هست. مانند لزیدن رسمان در زرفای چاهه عمیق

(۱۳۸۱:۷۵۲۶، نیز رک ۱۳۷۷، خطبه نجف).

برای همین است که مولایا فرمود:

هر که را اسرار حق امکان هدایت مهربند و دهان دختند

(منوی، ۵/۲۲۲)

میکان است در مسیر سلوک احوال خاصی، اعتقاداتی و یا وارد غیب بر دل سلیقه

ساده گردد و یا حالات معنوی و انسانی به او دست بدهد و یا میکان است معدود و

اعتقادی نوپاتری حاصل کند که افزای آن، هم موجب زوال آن حالات شود و هم ادیان

نابخته، توانسته آنها را تخلیه و تحمل کنند؛ و در نتیجه به پریشانی و آشوب و دیجار

آیند و به فتنه انگرزی و ایزد دست آلاند.

بنا براین، کمکان اسرار از اهمام واجبات در سلوک است و اگر کسی در رعایت این شرط

مسامحه کنند، قطعاً نمی‌توانند سلوک را به پایان برسانند. معاوضاً این که کمکان سر به نویس خود

درس استیمانت و باید شاگر روحی می‌دهد و آدمی را از صفت خود، خود و خود و خود و...

می‌گردد. در همین جهت در قرون گذشته بیخان و مشایخ ناگیر شدهان که برای بیان

مقاصد خود اصطلاحاتی خاص وضع کنند تا هر کسی یاد بدان راه نیابد. و از زبان پر رمز و راز

آن‌ان مطلع نشور (همان: ۵۵۲/۱)

موالی در ترجمه هدیه معروف الامر معنوی تحت لسانه‌ی شبیه تازه و بی‌دل دار. در این پاره که سخن و زبان رازهای نهفته را آگاهی می‌کند.
آثار مخفی است در زمره زبان
سر صحح خانه شد بر ما پیدا
(همهی، ۱۳۶۶، ص ۲۵)

تنهای حضور مولانا نیست که از اسرا را یکی از صد را بیان می کند، بلکه در مقتدرات صوفیه و در روایات امروز معصومین و بیشترین و اولین قدیمی اشارات فراوانی به اسرا بر روی‌شده داشتن اسرا آمده است. اما در این نوشته تأکید بر آن است تا مواردی را از آثار مولانا ذکر نماییم که در حکم اصول و مبانی تعیین و ترتیب و شیوه آموختگان و رهنمودهای عملی اوست.

بحث و نتایج
آن‌گاه که مولانا در هزارتوی جهان رازآگیان خود به کنده‌کاریگی کمک‌هایی ناگفته مشغول است، کسی قادر به شناخت این و نشان دهنده درون این نیست. احاطه بر پیوند و جوی با تکنیک و تجربه فراوانی که از گذشته بر مراحل مختلف سلوك اندوخته است برآورده، با دیگران متفاوت نموده و بسیار محکم و هوشدار به پی افتاده است. چنین‌گاه‌که به توزیع نفت و کشف‌های دیگران می‌بردند و چن‌گاه‌که به اختصاری نیست که در پرداختن به برادران بهرام‌گان حقیقت جوی خود تفکر کنند و تا آن‌گاه که رازآشنایان وادی سلوك، دیده‌ها و تجربیات خود را به‌رای آوا می‌گویند و از دیگرین رفت و گزران مجدد آن‌ها، لب به سخن می‌گفتند، آن‌قدر هوشدار و خردمند هست که پی‌برد.

عنوان اختصار از کشف‌های، تا آن‌چه را که نیاز دارد، مولانا رازآشناین و راجزاده است و در نظر افتادن که سوار بر مركب خیال در وادی سخن و پژوهی و باز نمود حقیقت حکمت می‌کند، سابقه تا امکان دیوار آن جهان پنهان می‌خورد و از دیواران سرک می‌کشد و چشم‌انداز وسیع و شگفت‌انگیزی در برادر دیدگانش به نمایش در می‌آید و امروز می‌خواهیم جمله و جمله، در پی‌بایان آن می‌گردد و در این هنگام بخش هوشدار وجود و آن مولانا دیگر چه مولانا هوشمند، خردمند و به‌دار است، بر آستانه می‌یابد و با نگاه‌آن آمرانه و را
بر چای میخکوب می کنند و به سکوت و می دارند. آن گاه که نشگان زلال معرفت و حقيقت
ندای هل منزیت می دهند، و مستشفيان استاد، بر شاطی تبل آب چاغ چنگ گل شهریده، مولانا
می دانند و آگاه است که طاقت و تحمب اینان بسی کمتر و ناجوزتر از آن است که بتواند
دوخز سوزان اسرا را به خرمن توش و توان و درک و شناختن درانندزد.
در سراسر مثنوی و غزلیات شمس، هر چند سیلاب بینان کن و ویرانگر اندیشه او
درصد برا فکندن پرده از چهره عروس معنی و تنديس حقایق بر می آید آن بخش هوخیار و
خردهند او یا پیش می گذارد و چرا چاغ چنگ و شعله و همین کلم او را خاموش" می کند،
نا در نتیجه آن تنديس مقدس حقایق همچنان در پس تنق غلب پنهان بماند و دیدگان آلمد
تردمان از تماثل آن محروم مانند، چرا که آن حقایق آن قدر زیبا و لطیف است که بيم
آن می رود هن از نگاه آنان گل جمالش آزره شود.
از زخم سر در زنف عبیر بیست
آرزو دشود همی گل خوردویست
ز اگت نمای هر کسی در کویت
ترسم که نشان بماند اندر روبت!
هر چنده خود مثنوی و غزلیات شمس در حکم بخش افشاشده دنبای راز آگین مولانا
است، اما هر کجا یی از دست رفتن اختبار کلام او بوده، با سکوت شگرف و با خاموشی
خود، پردهای به ضخامت جهل گمراهان در بربر دیدگان شگفت زده آنان، فرو آویخته
است.
در این نوشتی سعی بر آن داریم مواردی از این باز استادان مولانا از ابتدای بحث و گفتگو و
پازگفت حقایق عرفانی را باورم، با تأکید بر این که طاقت مخاطبان برای تحمل بار
سگن حقایق اسرا و اسرا حقایق بسی ناجیز و پی مقدار دیده و از بین افشاش آن
خودداری می دوزد و غالب داستانها و غزلیات او پایان ایهام آلمدی دارد و خوانندرا در
دنیای آلمدی که از هر طرف به ترید و خوف و خشیت می انجامد، رها می سازد. چند
نمونه زیر قابل ذکر است.
و انتخاب تخلص یاخوشنده بانگر همین اصرار بر رازداری و حفظ اسرار است. مولانا، آن شگفت انگیز ترین بیداری تاریخ انسانی، چه در این لحظات شیبانی غزل گوی و چه در لحظات هوشیاری و صورت تبیین اساس و شالوده توری عرفان خاص خود، همان واره حرمت حرمی را که پاسداشت آن از اول و خواسته نهاده باشد، هدی‌ی حفظ کرده و هزینه از آن تخطی و عدول نموده است.

نخستین جلده رازداری
در حکایت عاشق‌شدن پادشاه بر کتیبه، اولین جلده این رازداری و پوشیده‌گویی را شاهدیم. آن‌جا که مصلحت در آن می‌بیند، سر یاری را پوشیده‌گوید و در حال حکایات دیگران بدان اشارت ورود.

گفتن پوشیده، خوش‌سر یار
گفتن آبد آبد در حکایت دیگران

(همان، ۱/۲۳۵ - ۱۳۱)
دعاوت به سکوت و خموشی در غزل‌های نیز از همان نوعی است که در متن‌های هست و ادامه همان معنی دارد که مولانا به حفظ اسرار و خودداری از افشای آن دارد. از بررسی و چستجویی که در آن قد غزل دویان کبیر و نیز در بخش‌هایی از متن‌های عم و آمد و در ابتدای که با موضوع و مضمون دعاوت به سکوت و خموشی است، به این نتیجه می‌رسیم که سکوت و خموشی مولانا معمول عوامل و شرایط خاصی است که در دیگر بخش‌هایی مهم و قابل توجه آنها می‌پردازیم.

الف) شکوه از کنز‌های مخاطبان

مولانا در داستان پادشاه بهونه که هم بیر نابودی آن حضرت عیسی(ع) مصرف داشته باود، پس از مرگ وزیر مکار، آن‌گاه که آن حضرت عیسی(ع) از آمرا می‌طلبد و می‌پرسید، از میان شما ولیعهد کدام است، و در گریز از اصل ماجرا و اشاره به تعلق هم‌سانی‌ها به جهور پیگانه وحدت، دیگر باره نگ کلام خود را در غلاف می‌کند تا از کرخوایی و کرخکانی مخاطبان دیگر فهم خود در امان بماند.

ز اسرار برای برای آن سرب همه

یک گله بودم همچون آتش‌بنیت

نا رود فرق از میان این فریق

لبک ترسرتم نا تلغیرت خاطری

گهر ندادی تو سپر وایس گریز

تا که کرخوایی نخواندن بر خلاف

(همان، ۱۳۹۳، صفحه ۵۸۴ - ۵۸۶)

مولانا در بیان توکل و ترک جهد گفتند نخچیران در گفتگوی با شیر ـ اگرچه درون‌دنیا آن حکایت ایجاد نوعی توازن و تعادل میان جبر و اختیار و از میان بردن فاصله آن دو است ـ از زبان خرگوش، آن‌گاه که با همه ناوانی و عجز و زبونی‌اش، شیوه مقابله با شیر را دریافت است، تأکیدی خاص بر اهمیت رازداری و پاسداشت حربم آن می‌ورزد که قابل تأمل است.
 Raz خاموشی مولانا

گفت همر رازی نشاید باز گفت
تیره گردد زود با ما آن‌ه
از صفا گر دم زنی پا آینه
در بیان این سه کم جناب لیست
کن سرا خصمت است بیمار و عدود
ور گکویی با یکی دو الوداع

وکل سر جوازانین شLAG (همان: ۱۳۷۶: ۱۰۵-۱۰۶)

هیچ چیز جوان مستمعان مطلب و نامرحمان رازی‌شناس بر زبان مولانا گره نمی‌افتد.

پرپریان می‌خند در حرم ضیاهر وی مستور و محجوب نمی‌نهاد.

پرده در پهنه سالند اهل حرم
جوه که نامرحم درآمده از درم
ور در آبد محرمی دور از گزند
در گشا به آن مستن روز بنده

(سروش، ۱۳۷۶: ۱۳۶، ۱۳۷)

در کمر حکایتی از حکایات مثنوئی و تمثیلات آن است که اشاراتی به روی اوری مولانا
به سکوت و تاکید او بر خموشی و رازداری نباشد. در داستان طوطی و بازه‌گان و در صفت
آجنبه طبیعی عقول الهی، به قصه طوطی جان گریز می‌زند و در ضمن آن از خود می‌طلبد که
دم در کش و به دنبای مرزسو سکوت روز آورده؛ زیرا همه جا را بود غیرپی و نامرحمان فرا
گرفته است.

در یخی از این دعوت به سکوت و دم در کشیدن، مولانا به این حقيقة اشاره دارد که
مخاطبان ما بسی نامرحمه و از یاد بوله‌مان و نابغه‌رفدار از شایستگی محرمیت و بی‌بهره از
ویژگی‌های همدان. بسیار ایتات از این دست و با مضمون مورد اشاره در مقایسه با
بخش‌های دیگر بی‌پیار است و حکایات از آن دارد که حضرت مولانا در دوره‌های به تبلیغ و
تبلیغ احکام عرفان ناصح خود هست گماشته است که وجود محرم و همدم، حکم کیما را
داده و جهان در معرض آسیب حضور نامرحمان بوده است.

نمونه‌های زیر را بی‌هجی توضیح و تفسیری نقل می‌کنیم:
خاموش کن و هر چا اسرار مکین پیدا
(کتابه شمس، غزل 595)
خامش کن تا هر کس در گوش نیارد ایبن
(همان، غزل 66)
مگو فاش مگو فاش ز مسول و زسولا
(همان، غزل 92)
در غزل معروف خود به مطعه:
زهی عشق زهی عشق که ما راست خداویا
(همان، غزل 95)
می گوید:
چه نغی است و چه خویست و چه زبیست خداویا
(همان)
و سرانجام می گوید:
که اهیار موفتش چپ و راست خداویا
(همان)
مولانا گاه به صراحت و از سر درد و خشم، نامحرمان را خام دن و قطیبان پلید و کلاغان
شوم می نامد و اندوه بی پایان خود را از این که کلاغان و کوران، قدیر تابستان و سرو پستانی را
در نمی یابند، بیان می کنند.
خمشر کرد نیاز و شرح کرد
(همان، غزل 101)
بر قهو خون امد و بر سبیل معین شد
اخوانه به همه مرغ هوا در خور نیبند شد
خاموش که گفتار تو ماندند، نسل است
(همان، غزل 424)
راز خاموشی مولانا
در پایان این بخش تمامی آن غزل اندوه‌بار او را نقل می‌کنیم که جوان‌انه‌ای تصویر
اندوه عمیق او از نادانی و بی‌خیری عیانی نایب‌هد و کلاغان دلیستی به زمستان جهل و
افسردگی را به نواخت می‌گذارد.

نگارا ماردگان از جان چه دانند
بر یک‌گان‌ها نا چند باشی
بوشتان قند خویست را از ایستان
خیامان جنوب میدان خوش آ
پزن چوگان خود را بر در می‌باید چه دانست ملک دل را تن یسرتان
گذیان طبع سلطانی چه دانند
حذفی رستم دستان چه دانند

(همان، غزل ۴۸۰)

ب) خاموشی محلی است برای تأمل و کشف نیروها و تووانایی‌های شگرف
در بخشی از این ایبات و غزلیات، مارد مولانا، گذار از حواس ظاهر و تذکر و یادآوری
آن استعداد بالقوه و شگرف انسانی است، همان استعدادی که آدمی به واسطه آن می‌تواند
پی چشم سر به سک و گوش بشنوید و تذکر و یادآوری این حقيقة است که انسان می‌تواند
بدون مدیوجوی از ابزار شناخت به مرتبط ارتباط به واسطه ناشی آن سرچشمه و منشا هم‌آ
نوع تلقی‌ها این حذفی مشهور قدسی است که در ایبات مورد نظر، به صورت تلیمیاتی زیبا
انعکاس یافته است:

امیرال عیدی بی‌پر کل تواناً ها، هزینه‌ی این جهت‌ها که حتی به همیده می‌کنیم که یک سیستم می‌پردازد بود و
عصری که یک صخره‌ای به و یک صخره‌ای سیستم‌ها به رجوع به یک صخره‌ای که به یک صخره‌ای نیست بودارم؛ پس همین که اگر دست‌بندی گوش او
شوم که بدان شنوید و چشم او گرم که بدان بند و دست او گرم که بدان گیرد و پای او
شوم که بدان روده (فروانفر، ۱۳۷۰: ۱۹).
مولانا در دفتر چهارم به صراحت می‌گوید:
چشم او مان یا ام و دست و دلش
نا هم از مدیری‌ها مقیاس
(منروی، 2/79)

و نیز آمده است:
گفته او را من زبان و چشم تو
سر توی چه جای صاحب سر توی
(همان، 1378–79)

مولانا در غزل مشهور خود با مطلع:
رستم از این ننس و هوا زنده بلامورد بلای
زنده و مرده وطن نیست بجز فلسط خدا
(کلیات شمس، غزل ۳۸)

تمامی ایبایت غزل خود را به بیان امکان گذار از مرحله حرف و کلام و ادراک حسی و
ریسیدن به مرتبه ارتباط پی واسطه اختصاص می‌دهد.

مانند نمونه‌ای زیر از یک غزل:
رستم از این بیت و غزل ای شه سلطان ازل
فافیه و مغلطه را گام همه سیلاب بیپر
ای خشکی مغز مینی پرده آن نغز مینی
آیه‌نامه ایبیم مسرد مقالات نام
زکو تو داوود دیم می چی که هم رفنه و جفا
(کلیات شمس، غزل ۳۸)

مولانا در غزلی، از شمس تقاضای بازگشت اسرار شاهان حقیقت آشنای شاه‌خو را دارد، اما
پی حرف و صوت و بدون استفاده و بهره‌گیری از ابزار حسی و مادی ارتباط.

ای شمس تیریزی گیو سر: شهان شاه‌خو
پی حرف و صوت و رگ وی بیش‌سک گی تایب ضیا
(همان، غزل ۱۳)
راز خاموشی مولانا

او همواره سکوت و حمودش را شایسته و در خور خیل راه آشناان طریق حق دانسته است و در غزلي از ملیعت خود می‌گوید:

کان ناطق وعده اولیه بی‌گناه‌ای آن اسرار را
(همان، غزل ۲۴)

نلحچ بکم اعضاکم هذی مکانات السا
اما شکرود ریکم و الشکر جی‌زرا الرضا
(همان، غزل ۲۸)

باب الیسان غفلق قل: صدّننا اولی و نبا
(همان)

و مانند نمونه‌های زیر:

خمش کن کان‌دین دربا نشای نعیم و غوضا
(همان، غزل ۵۶)

بن بود ای ناطق جان چند از این گفت زبان
(همان، غزل ۳۶)

و سرانجام در بیت دیزل به تصريح، ایان عشق را فراتر از گفت زبان دانسته، عاشقان را از

گفت زبان بر حذم می‌دارد.
(همان، غزل ۴۱)

پس کن آخر چه برین گفت زبان جنت‌هی

چند بانه‌ام که فروق سخن است
(همان، غزل)

ج) خاموشی و سکوت، ناشر از بری ای از سخن است

مولانا درصد برطرف نمودن این شبه‌های که می‌باید می‌گوید: کلمات و گفتار و رفتار من رمزگونه‌ای و گاهی‌باید بر خلاف ظاهر آن تعبیر و تفسیر شوند. اگر می‌پرسیم آی بسی منظورم آلا است، اگر رویرش‌کردهام به‌خاطر آن است و گویند دو عالم را که در دل دارم از دید خلق پنهان بمانند؛ می‌گوید که اگر خاموش‌دم، دلبر تهی بودن من و خالی بودن از حرف و سخن نیست، بلکه زرف ساخت این
تهیه بودن ظاهري من که سکوت آن اشاره دارد ناشي از سرشاری من از سخن است و این قصه بدان جهت است که تا گوش‌های نامحرم این سخن یافته باشد.

غرق عشق که عشق آذر یک دیگر
مجمول گفتاه نفشت زان یبان
من چو لا گویم لب دربا بود
من ایرانی نشستم را ترس
در حجاب را ترس باشد چهان
تا که در هر گوش تأیید این سخن

(مندی، ۱۷۶۲ - ۱۷۶۷)

شرح مثنوی مکان‌های رضوئی در تفسیر بیت:
من چو لا گویم لب دریا بود
می گوید: نفت مشخصات و تفیق که عرف از سر آگاهی کند عین اثبات باشد؟ زیرا که نظر بر حقیقت دارد و در بالای الشین، این معنی دارد.

و در ادامه در تفسیر بیت:
من ز پر سخن باشم خمش

می گوید:
اطوار کاملان بر خلاف طور ناقصان باشد، لا گویند، الا خواهد و اگر روتش کند،
از غایت شیرین باشد و خمومی این طالعی از سبایی گفتار باشد، چون اسرار هجوم کند،
تنوابند بین کردن و چنان بین کند وكدام بکی را در معرض بین آن آندن و کادمین را ناغته
بگدارند. عبارت این یا هب و وجیه دیگر و اشاره به وجیه دیگر. و این همه رنگ آمری در
گفتار و کردار و اطوار، از جهت آن باشد که غیری واقف اسرار نگردید و این از غایت
غیرت باشد. چنان چه مرادین قوله:
تا که شیرینی ما از دو جهان
در حجاب را ترس باشد نهان

(لاهوری، ۱۳۷۳: ۱۳۵)
د) تأکید بر خاموشی به‌خاطر ظریف‌ت‌های اندک مخاطبان است

نکته‌ی دیگری که از تأمل در ایبیز با مضافین دعوت به سکوت و خاموشی در غزل‌بانی
مولانا قابل دقت است، این است که حقيقة‌ی چون خورشید است و آگر اندکی بیشتر
نرده‌ی شود در پرتو تجلی آن، همه‌ی هستی خواهد سوخت و مولانا بیان‌کند است از این که
آگر از چهره‌ی عروس راز و شمس‌السموس حقيقة‌ی یافته برازند، نه از چهره‌ی خورشید و ماه
آسان اثر را خواهد ماند و همه از خرچنگی و ستار نشان را در و دام پهنه‌ی جمله‌ی خواید
ریخت؛ بنابراین مسلح بدان انتظار را که از افتخار راز تن زنده به درخواست و تفضیل
نابیناگران این ودر اعتیاد تلاش‌کنند. مولانا در دفتر اول شماره‌ی یه صراحت در جواب‌التماس و
خواهش حساب‌ال المدني چنی ـ آن سلسله‌ی بی‌انتها کاروان شکوه‌مند شناخته‌ی بین این امر اشاره
دارد.

این نفس جان داستن بیر تالعه است
بی‌پرای حلق مصداق صاحب سنالها
(منوی، ۱۳۵۱/۱۲۵–۱۲۵)

در میان ایبایین، ایبایین، و امواج سهمی‌گین که در اقایوس خیال حضرت این‌گه‌نویش است، غزل
کوئی زیر کم‌پناکی و نگرانی‌ی او را از فرو افداان حجاب و برد خورشید تجلی نشان می‌دهد و
هشدار می‌دهد که در صورة‌ی کار کته‌ی ایرانی فشرده و ضریح و لبخند سی‌گرو حجاب
از چهره‌ی خورشید، به پیکار مشعل شده، خواهد سوخت.

گر چه سی‌گروی از رخ نیو رای نمایید
آن را که دمی روی نمایانی زرد نمایم
گر برکتی دیره‌ی از آن چهره‌ی زیبای
در خواب کتی، سوختگان را می‌خونن
(کتابت شمس، غزل۷۳)

در بخشی از این دعوت‌ها به سکوت و خاموشی، سخن مولانا حکایت از آن دارد که
آشناه‌ی با راز هستی و آگاهان از اسرار مگو، اجراح و رخصت افتش آن را ندارند و چنین
حقیقی بوده آنان داده شده است و گرنه اگر این رخخت و اجازه را داشته باشد بی‌هراس از آن چه روز خواهد داد گفتی‌ها را می‌گفتند.

نمونه‌های زیر قابل تأمل است:

گر مجال گفت بودی گفتی‌ها گفتی‌ما گفتی‌ما گفتی‌ما گفتی‌ما

(همان، غزل ۳۲۰)

در غزلی به مطلع:

نوا در لیل‌های دستی تمامیت
مرا در پی دلی درد و سلامت
(همان، غزل ۳۵۶)

می‌گوید:

به‌جز بی‌روی خویست عشق بازی
خم شکردم که فیبرت بی‌دهانم

(همان، غزل ۳۵۶)

و مانند ایباز زیر، که در همه آن‌ها به صراحت می‌گوید دستور و رخخت بیان اسرار را

به ما نداده‌اند.

غفتی‌من امرار تنو دستور نیست
(همان، غزل ۵۰۵)

پیش مگو راز که دلبر به‌خشم
(همان، غزل ۵۰۸)

بجاح جمله سردان بگو تنو یادکرد
(همان، غزل ۲۲۵)

پدید کن‌آن خواجگا عیان‌ها را
(همان، غزل ۲۵۹)

راز مگو رو عجمی ساز خوشی
در بیش مرن آتش و خاموش کن ای دل
(همان، غزل ۳۲۲)

و آن‌گاه که مولانا می‌گوید:
راز خاموشی مولانا

۴۱

هوشیاری این جهان را آفت است

(منویی: ۱۳۰۰/۹)

مواد همین نظر است که در دیدگاه مولانا، پرده بر افتادن از جهت آتش‌های حیات بر عوض، موجب به هم خوردن نظام هستی و نظم کانات است. بنابراین برای این که آن کن به جنین آفت و

پایان ویرانگری در امان بمانم، بی‌هر است که آن خورشید همچنان در پس برده و حجاب

بماند. اینه عرفای و اولیاء خدا به حیت و تجلیات آن آشیانه. اگر نگرانی و هراسی وجود

دارد برای طیف عورام و مردم عادی اجتماع است و مصلحت بر آن است که مردم همچنان

در پشت برده غفلت از متشابه حقایق مهربانی بمانند. اینه غفلت و بی خبری مطلق نیست

چه، گاهی گاهی رشحاتی از دریای عالم غیب و قطراتی از ابرهای معافین نهری بر این جهان

تشنه می‌یابد.

مولانا می‌گوید:

زاد جهان انده ترشحو می‌رسد
گسر ترشحو بسته‌گردید ز گیبت

(منویی: ۱۳۰۰/۹)

مولانا علی رغم اصرار بر حفظ اسرار و تعهد نسبت به آن‌ها، هیچ‌گاه شوق به افشای

راز در او بهانه نمی‌ماند؛ به‌طوری که در حکایت شمشیر انداختن مولا علی (ع) در جنگ با

خصم و بعدیال اساسه ادیب پهلوان مغلوب عرب به ساحت مقدس مولا علی (ع) درصدند بر

می‌آید تا گوش‌هایی از دنبای شگفت‌انگیز رازها را باز نمایند. هر چند این رازها تا گشوده

باقی می‌ماند، اما مولا شوق بی‌پان‌خود را برای برداشت از جهره عروس رازها پنهان

نیمی دارد و از زبان پهلوان مغلوب عرب به گونه‌ای ملتسمانه و از سر در دید می‌گوید:

گشت حیران آن مبارز زن عمل

غفت بی‌مان تیغ نیز افراشته

آن چه دیدی بهتر از یکی‌پن‌مین

نا شسم مسنان از اشکار من

نا چنان برقص نشود و بای جست

از چه افکنده مرا یگدانشی

از چه افکنده زن عمل

زمین عصر و رحمت به مخل
مجله مطالعات و تحقيقات ادبی

آن چه دیدی که می‌زایان دیگر دید
آن چه دیدی پرتره از کون و مکان
(هنری، ۱/۱۳۸۲) مولانا می‌داند که مولای متقیان آن یی پرتره‌ای راز آن رازها، خود به صورت

پاره اعتراف کرده است که

لو کشف العفانیه ما از دیده دیگری

نهفته است در برابر دیدگان او پیداست و بر اهمیت خود را به جلوه‌گری است. و چه بی پروای

می‌فرماید: این اعدام را لم آنیه. ۳۹ چند ما از کشفت رؤیت‌ها، اما حکایت از درک

عیم و مشاهده شگفت‌انگیز آن حضارت دارد. مولانا از زبان یپهلوان مغلوب عرب که نمادی

از جهل و سرگردانی است ملتمسانه می‌طلبد، که:

شناخت از آنجه دیده‌ای
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
پیغ حمله چنان را زنگ کرد

آب علمت خانه ما را پاک کرد

زانک بی‌شمار کشتن کار اوست

پازگی ذاتی که ایمن اسرار هومست

چشم تو از ادراک غیب آمغنه

ای پس از سوء‌فدا حقایق‌ها

راز پگشی ای علی‌یه مرن‌پسی

پا تو وادگی آنچه عقلت یافت

با گویش آنچه بر من تافت

پی‌زبان چون می‌پرتو می‌زنی

از تو بر من تافت پنهان چون کنی

چون شه‌نشین آشفته حسزم

تا رسید از تو فیاله اندل لی‌اب

پاز باش ای پاب بر چون‌های باب

پاز باش ای پاب رحمت نا اب

(منوی، ۱۳۸۲) مولانا می‌داند که اصیل امور اسرار از کم‌کمی اسرار، وی هم‌ارزه کسی را که گداشت. به حرجه

پویانگی گران راه حق بی‌پروایند و در صدندن نیاز گذاشته است ناصحیح شکست‌های، به‌درباره کمال‌الباش پرستند و از

اسرار آگاهی‌یوند، می‌ستاید و از سرشوق می‌گوید:
در شگفتی های جهانی که حضرت مولانا از آن پرده یکسوز می‌زند و انگیزه از آن را نشان می‌دهد و تنها کامان را علشی می‌افزاید و دم در می‌کشد، شرک عتب حضرت حق بی حضرت موسی(ع) از نهر آن شبان ساده‌دل در آزاده است.

وحی أماد سوی موسی از خدا
نیو برای وصل کردن آسیب
یک عید از پیش بریدن آسیب
نا نواحی یک ماند فرار
هم کسی را اصطلالی داده‌ام
در حق او شهاد در حق تو سام
(هفتم: 146-147)

و به دنبال این عتب و بیرانگر می‌افزاید:

مسیره‌ای آدم‌دانان دیگرند
عاشقان را هر نفر سوزیدن‌یست
گرم خطا گوید و را خاطر مگو
خون شهدا را ز آب اولی تر است
در درون کهنه رسم قیمه نیست

سوخته جان و روانان دیگرند
بر دو ویران خراج و عصر نیست
ور دو بر خون شهدا را مشو
این خطه از صد صواب اولی تر است
چه غم از شقوص را پاچیله نیست
حضرت مولانا پس از بازگشت و حضور در محترم نهفته، به همان بخش بخشیده و سر به مهر رازها باز می‌گردد و این که خداوند راز مگویی را به موسی می‌گوید که به قابلیت بیان است و نه خلق را طاقت شنیدن آن است و بر یازان آورده‌شان نشانه ایلهی است و گفتند
عقل‌ها را بر کنند، قلم‌ها را در می‌شکند.

مولانا که همواره در دلی جانکه از مخاطبان که فهم و ناگفته‌باشد بر سیب سنگینی می‌کند، بارها آن درد را به فریاد خزرآباد بازگفته است و از این که مخاطبان قادر نبودند از ممن کمک و تشکیلات او به حقیقت نهفته در آن‌ها پی برند بیست در رنج است و در ماجرا سجده کردن عیسی(ع) در شکم مادر در پاسخ‌هایی به ایرادات و اشکالاتی که بر این فضه
آورده‌اند، می‌گوید:

اين کلمه و دمنه جمله افراست
و ره کی با زاغ لنک لک را مزین
معنی اندی و يطالع دانشامست
دننده‌های پیامه‌ها گام گذشته مسئله

(همان: 10/1772-1776)

و سرانجام در یکان دقت در قصه‌های ایران شدن حاجیان در کرماهان آن زاهد که در
باده تنهاش ایفاند. و با آن که محیط‌های اطراف او خشک و نفت بود، آنان آب و یارا در دست‌بسته
نتیجه‌زایی می‌شود.
می چکید: پس از آن که زاهد در بادیه از نماز فراغت حاصل نمود، مولانا با زبان حاجیان می گوید:

چون ز استخار بی آمد فقیر
دید کاش می چکید از دست و ربو
دست خود برداشت گز سامس
گفت هر گاهی که خواهی میرسد
تی بی خش حوال نما را پقین
ننه بی پریم از میزان زثارها
چشمها را کرد سوی آسمان
رض ق جوی یا ز بالا خو گرم
در میان این مناجات اسرخوش
همجو آب از مشک باربدن گرفت
ابر می بارید چون مشک اشکها
پیک جامع حق عجب کارها
زین عجب و الله عظم بالرشاد
قوم دیگر را پقین در ازدیداد
قوم دیگر ناپذیرا تورش و خان

(همان: 2/796-375)
نتیجه گیری

نتایج حاصل از بررسی معنی‌داری که در مثنوی و پاداشی از غزلیات شمس به عنوان آمد نشان می‌دهد آن گاه که مولانا از پوسته ظاهری حکایات و تمرکزات به زیر فای معنای حفاظت الهی می‌رسد، آن بعد هوشمند و خردمند و صاحی و وجود خوش‌مرغ بِر می‌آورد و تعهد او را به رازداری متذکر می‌گردد و از او می‌خواهد که زبان در کشید و خاموش گردد. البته این دعوت به خموعی و رازداری آن گاه صوت می‌پذیرد که مولانا گوش‌های از دنبای رازآگین حقایق و معافیت الهی را بر زبان آورده و بیم برده بر افتادن از جهتی نمایی آن‌چه با لباس بهمانه او را دچار تشییع می‌کند.

ابتی آن صراحت لهجه و روشی که در مثنوی یافت می‌گردد غزلیات با بهره‌گیری از تخلص "خاموش" و در سایه ابهام ناشی از آن، خوانندگان غزلیات خود را در دنیای م آلوده اسرارآمیزی رها می‌کنند و در آن حالت خوانندگی شعر او در یک حالت خواب و بیداری و سکری و صحیح و سپر می‌گذراند می‌مانند. چیزی که به این ابهام کمک می‌کند ماهیت غزل است، زیرا غزل مادی‌ت که در محای از هم گسیخته و به هم نابوده است و با اجازه مثنوی جن از سر هوشماری و خردمندان ساخته و پرداخته شده است، از انسجام و بکار گیری و اتصال کامل برخوردار است و در حکم کتابی تعلیمی است که به مدت تمثیلات و حکایات کوتاه، خوانندگان در آن گام به گام و پدیده بکار به کارن تعلیم و اهداف عالی عرفانی خود تبیین می‌کنند. اگرچه مثنوی و غزلیات او ممالک و یک درون‌ها و
تذکره‌های مؤکد به پاسداری از حرم رازه‌نیست، اما غزاییات و منشور، هر دوی آن زاویه‌ای
دیگر، به‌خیال افشا شده دریافت‌های شگرف اوست.

پی نوشت

1. سلائیده به‌راعی معلوم نیست. همان‌گونه که سلائیده به‌راعی از ریاضات موجود در تفسیر کشف‌الاسرار
مشخص نیست و شناختی و تعیین هویت سلائیده‌تان ریاضات آن تفسیر ارزشمند، خود تحقیق مستقلی
می‌تواند باشد.

۲. احادیث سیار معروف از حضرت آیت‌الله العظمی توحید که مانند اوج معرفت و علمی‌الیافی است که آن حضرت
بان بنا نالشده بود.

منابع

بهرالعلوم. (۱۳۸۰). منسوب به رساله سیر و سلوك. به تصحیح سید محمدحسن حسینی طهرانی.

تهران: حکمت.


شريف، سیدنی. (۱۳۷۷). نهجالبلاغه (سخنان و خطبه‌های حضرت علی(ع)). ترجمه مصطفی
زمانی. چاب یازدهم. مؤسسه انتشارات نیوی.


لاهوری، محمد رضا. (۱۳۷۷). مکاشایات رضوی. به تصحیح فقیه منصوری. تهران: روزنیه.

مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۶). کلیات شمس. به تصحیح بدر الزمان فرزانفر. چاب دوم.

تهران: چاپ‌دان علی‌می.

(۱۳۷۵). منشور معنوی. به تصحیح استنلی تهران: زوار.